



حسین برادران فرا کلاس درس تقریباً شروع شده است، اما هنوز همه بچه‌ها نیامده‌اند. معلم سراغ دیگر دانش‌آموزان را می‌گیرد. مهدی دستش را بلند می‌کند و می‌گوید: آقا اجازه ما دیدیم علی ورزش داشتند خودشان را برای آمدن به کلاس آماده می‌کردند. در همین حین دو نوجوان نشستند روی ویلچر وارد کلاس می‌شوند. معلم با لبخندی به استقبالشان می‌رود. بعد از دست دادن و چاق سلامتی آن‌ها را به سمت میز بزرگشان هدایت می‌کند. اینجا مدرسه آسایشگاه شهید فیاض بخش در محله بهاران است. معلمی برای این دانش‌آموزان عشق می‌خواهد. ناصر معتمدی ۶۵ سال دارد و با ۲۵ سال سابقه تدریس برای معلولان سال‌هاست همدم بچه‌های فیاض بخش است. او که از قدیمی‌ترین و با سابقه‌ترین معلمان این مجموعه است، تدریس در آسایشگاه فیاض بخش را زمانی شروع کرد که اولین مدرسه در این مجموعه ساخته شده بود. معتمدی مدرک لیسانس امور تربیتی شاخه مدیریت و برنامه‌ریزی دارد.

ناصر معتمدی به خاطر تدریس به بچه‌های آسایشگاه فیاض بخش، از خیر تحصیل در هند گذشت

آموختن زندگی

اولین معلم مدرسه معلولان

سال ۱۳۶۱ ابوالقاسم صالح آبادی، مربی و استاد ناصر معتمدی، تدریس به دانش‌آموزان معلول آسایشگاه فیاض بخش را شروع کرد. در واقع او اولین معلم دانش‌آموزان آسایشگاه بود. چندمیز در داخل بخش و انتهای سالن چیده شده بود و بچه‌ها در همان فضا درس می‌خواندند. سال ۱۳۶۴ مدرسه فیاض بخش زیرمجموعه منطقه آموزش و پرورش تبادل قرار گرفت و بعد از آن در سال ۱۳۷۳ با ساخت و تجهیز مدرسه و کلاس درس در قطعه زمین داخل مجموعه فیاض بخش، امکان تدریس در مقاطع بالاتر اهنمایی و دبیرستان برای بچه‌های آسایشگاه فراهم شد. آقا ناصر این‌ها را که تعریف می‌کند، ادامه می‌دهد: مدرسه که ساخته شد، آقای صالح آبادی مدیریتش را به عهده گرفت و من به عنوان اولین معلم این مدرسه، کار تدریس را شروع کردم. برادر معلولی در خانه داشتیم و تاحدی با او و احوال معلولان آشنا بودم، به همین دلیل تدریس به این دانش‌آموزان را به عهده گرفتم.

عشق مضاعف برای معلمی

این معلم می‌گوید: با اطمینان می‌توانم بگویم که تدریس برای این بچه‌ها عشق و صبوری بسیار می‌طلبد و کار هر کسی نیست. اگر شما این صبوری و عشق را نداشته باشید، نمی‌توانید به معلمی در

چنین محیطی ادامه دهید. این بچه‌ها حتی برای گرفتن قلم با مشکلات بسیار روبه‌رو هستند و طبیعتاً این شرایط جسمی سخت بر روحیه و ذهن آن‌ها تأثیر می‌گذارد، در واقع این‌ها بچه‌های عادی نیستند که بتوان با آن‌ها برخورد یا آن‌ها را تنبیه کرد. او ادامه می‌دهد: درس دادن در این کلاس‌ها نیز بر اساس توانایی ذهنی و جسمی بچه‌ها صورت می‌گیرد. آموزش و زمان بندی در این کلاس‌ها مثل مدارس عادی نیست. ما بر اساس استعداد دانش‌آموزان به آن‌ها آموزش می‌دهیم؛ مثلاً اگر دانش‌آموزان عادی در یک جلسه، یک درس را آموزش می‌بینند، ما همان درس را در دو یا سه جلسه آموزش می‌دهیم. به گفته او خیلی از معلم‌ها بعد از یک یا دو سال انتقالی می‌گیرند و تدریس در مدارس عادی را انتخاب می‌کنند؛ تصمیمی که معتمدی نیز گرفته بود، اما یک اتفاق آن را تغییر داد. او می‌گوید: دو سال از تدریس در فیاض بخش می‌گذشت. با حمایت یکی از برادرهایم امکان ادامه تحصیل در رشته مدیریت در یکی از دانشگاه‌های هند برایم فراهم شد. همه چیز آماده شده بود و هر لحظه منتظر رفتن بودم. یک روز سر کلاس انشا از بچه‌ها خواستم که به عنوان موضوع انشا بنویسند بزرگ‌ترین آرزویشان چیست. انشاها را نوشتند. زمان خواندن و نمره دادن فرارسید. یکی از بچه‌ها

نوشته بود: «بزرگ‌ترین آرزویم این است که کارهای شخصی‌ام را بدون اینکه کسی کمک کند، انجام بدهم؛ چون واقعا خجالت می‌کشم و شرمند می‌شوم». معتمدی ادامه می‌دهد: از خواندن این انشا خیلی شرمند شدم. با خودم فکر کردم ما به چیزهایی فکر می‌کنیم و این بچه‌های معصوم و بی‌گناه چه آرزویی دارند. به برادرم زنگ زدم و گفتم من از رفتن به دانشگاه هند منصرف شده‌ام و تدریس با همین بچه‌ها را با جدیت و دلسوزی بیشتری ادامه دادم. او خاطره‌ای هم از روز معلم تعریف می‌کند: «چند سال قبل، دانش‌آموزی داشتم که خیلی پر خاشاک و لجج‌باز بود. هر روشی را برای سر به راه آوردن او انجام داده بودم، اما درست نشد که نشد. یک روز که خیلی دیر به کلاس آمد، از بس کلافه‌ام کرده بود، سرش فریاد زد و مواخذه‌اش کردم. چشمانش پر از اشک شد. ناگهان دیدم که چیزی از دستش که پشت ویلچرش پنهان کرده بود، افتاد. تازه متوجه موضوع شدم، اما کار از کار گذشته بود. آن بچه به مناسبت روز معلم رفته بود و از باغچه گلی چیده و برایم آورده بود که روز معلم را به من تبریک بگوید. خیلی ناراحت شدم. البته از دلش در آوردم و هنوز هم با هم دوستان خوبی هستیم.»

درس خوان شدم تارخ دیانتیان

من دانش‌آموز درس خوانی نبودم و علاقه‌ای هم به درس و مشق نداشتم. یک روز استاد معتمدی، من را با خودش به بیرون برد. اول سرکار بنایی رفتیم. استاد بنا و کارگران را که مشغول کار بودند، به من نشان داد و گفت: تو توانایی انجام این کار را داری؟ گفتم: نه. بعد به یک کارگاه جوشکاری در پنجره‌سازی رفتیم. آنجا هم به من گفت: تومی توانی جوشکاری کنی؟ گفتم: نه. گفت: پس چاره‌ای نداری جز اینکه درس بخوانی. اگر بخوای زندگی بهتری داشته باشی، باید درس بخوانی. استاد به جای نصیحت‌های دور و دراز عملاً به من نشان داد که چاره‌ای جز درس خواندن ندارد و باید درس بخوانم. این بهترین خاطره زندگی‌ام است. درسم را خواندم تا به دانشگاه رسیدم.

قهرمان لیگ برتر بسکتبال کشور محمد نوریان

در کنار درس خواندن با تشویق معلم، آقای معتمدی، ورزش بسکتبال معلولان را به صورت حرفه‌ای شروع کردم. پیروزی‌های خوبی هم داشتم. من در آسایشگاه فیاض بخش بزرگ شده‌ام. بین سال‌های ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۷ به تیم دسته یک با ویلچر معلولان کشور پیوستم و سه قهرمانی و نایب قهرمانی سوپر لیگ بسکتبال معلولان کشور را تجربه کردم. اما به دلیل نداشتن حمایت‌های مالی، ورزش حرفه‌ای را کنار گذاشتم. برای خرید یک ویلچر مسابقه‌ای، در کارگاه تزریق پلاستیک کار کردم تا توانستم با همان حقوق کم، ویلچر را بخرم. برای تمرینات باشگاهی و مسابقات دوستانه و استانی باید هزینه چند میلیونی پرداخت می‌کردم اما چون چنین پولی نداشتم، ورزش را کنار گذاشتم.

منطقه
۴

